

چرا کشور ما، اینچنین ضربه پذیر و مردمان ما "بیچاره" اند؟

راه بیرون رفت از دور باطل بی سرانجامی سرنوشت ما، کدام است؟

احمد نوین

نوسانات شدید قیمت ارزهای خارجی و بالا رفتن قیمت احتیاجات روزمره مردم، با اضافه تعطیلی بخشی از بنگاههای تولیدی ایران و بیکار سازی های گسترده در سراسر ایران نشان میدهد که در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران تا چه اندازه اقتصاد کشور ما ضربه پذیر است.

البته با توجه با جان سختی استبداد در ایران و در نتیجه سرکوب آزادی و بی حقی مردم در تعیین سرنوشتشان و حاکمیت نظام ففاهتی که بگفته بنیان گذار آن آیت الله روح الله خمینی " اقتصاد زیر بنای خَر است" و تکامل این "نظریه" مبنی بر حیوانی خواندن علوم اجتماعی توسط سید علی خامنه ای " رهبر معظم نظام" و تعطیل سازمان برنامه و بودجه توسط محمود احمدی نژاد، عدم وجود اقتصاد با برنامه و مستحکم در رژیم کنونی ایران امری ناشناخته نبوده است.

با وجود این که ایران صاحب دومین معادن زیر زمینی نفت و گاز جهان است و در میان کشورهای منطقه نیز از نظر وجود نیروهای پیشرفته تر فنی و غنای کیفی و کمی طبقه کارگر در سطح برتری قرار دارد، تحولات پولی و اقتصادی اخیر ایران نشان داد که بی برنامه گی و پوسیده گی اقتصاد کشور ما، بسیار بیشتر از آن است که تا کنون بنظر میرسید.

اگر در کشور ما، سرکوب و خفقان در همه سطوح این چنین نفس گیر نبود و مردم و صاحب نظران میتوانستند، با پراکندن آگاهی ها در همه سطوح، واقعیات موجود را در اختیار مردم قرار داده و راه حل های خود را نیز بدون ترس از دستگیری، شکنجه و زندان در سطح همگانی مطرح نمایند، آیا زمامداران مرتجع ایران میتوانستند تا آغاز سقوط اقتصادی کشور، اکثریت قریب به اتفاق مردم ستمدیده و استثمار شده را در تاریکی نسبت به وضعیت اقتصادی ورشکسته کشور قرار دهند؟ با توجه به موارد فوق الذکر نیز میتوان به اهمیت حیاتی برقراری آزادی های بی قید و شرط سیاسی در کشور اشاره کرد.

در این مقاله سعی خواهم کرد که در پرتو نگاهی اجمالی به وضعیت کنونی قیمت های ارزهای خارجی و سکه طلا در ایران، توجه شما را به نقش **گفتمان دمکراتیک در جامعه**، **سازماندهی مستقل مردمی و بخصوص سازماندهی مستقل تشکل های کارگران و زحمتکشانشان کشورمان** و اهمیت حیاتی آن در رابطه با آزادی، استقلال، برابری، رفاه و حق تعیین سرنوشتشان، جلب نمایم.

در هفته گذشته بعد از طرح تحریم بانک مرکزی ایران به وسیله رئیس جمهوری آمریکا اوباما، با بالا رفتن بهای ارزهای خارجی در بازار ایران، **سقوط آزاد پول ملی ایران** شدت گرفت. امری که باعث تشدید تورم، بالا رفتن قیمت مایحتاج روزانه مردم ایران، تشدید پروسه ورشکستگی بنگاههای تولیدی و گسترش بیکار در ایران نیز شده است. معضل تورم کمر شکن که مدتها از جانب دولت احمدی نژاد تبلیغات "دشمنان" وانمود میشد، با عکس العمل بخشی از مردم که برای حفظ ارزش پس اندازی هایشان به ارزهای خارجی و سکه های طلا هجوم آوردند، آنچنان واقعی و غیر قابل انکار است که خبر نگار مهر اخیراً گزارش کرده است که شورای پول و اعتبار، برای مقابله با آن نرخ سود سپردههای بانکی را به ۲۱٪ رسانیده است. اما، با توجه به عکس العمل بازار، شاید این مهمترین تلاش دولت احمدی نژاد نیز موفق نشود جلوی سقوط ارزش پول ملی ایران و اقتصاد درهم شکسته دولت را بگیرد. همین تصمیم شورای

پول و اعتبار نیز بطور غیر مستقیم نشانه این است که فعلاً رژیم حداقل سقوط ۲۱٪ ارزش پول ملی ایران را پذیرفته است. حال باید دید که پس از آنکه تخصیصات مابین محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی ایران و رئیس جمهور نظام احمدی نژاد به سرانجام رسید، تصمیمات بعدی دولت چه خواهد بود.

بهای دلار در روز سوم ژانویه سه شنبه هفته گذشته، به ۱۸۰۰ تومان رسید. بانک مرکزی ایران در چهار روز بعد (۷ ژانویه ۲۰۱۲) چند صد میلیون دلار امریکائی به بازار وارد کرد، اما این باعث نشد که قیمت ثابتی برای دلار در ایران بوجود آید.

با وجود مداخله بانک مرکزی ایران، برای جلوگیری از افزایش قیمت دلار امریکا، پوند انگلیس، یورو و سکه طلا در ایران، روز سه شنبه ۲۰ دیمه (۱۰ ژانویه ۲۰۱۲)؛ قیمت دلار ۱۷۳۰ تومان، پوند ۲۷۳۰ تومان و سکه بهار آزاد طرح قدیم، با قیمت حدود ۶۶۵ هزار تومان معامله شده است.

نوسانات قیمت برابری پول ملی ایران با ارزهای خارجی، دولت محمود احمدی نژاد را ناچار کرد که چند روز قبل، با برگزاری جلسه مشترکی مابین اقتصاد دانان، تشکل های اقتصادی، تجار و بازرگانان هماهنگ با دولت، در جستجوی راه حل های جلوگیری از سقوط آزاد پول ملی ایران بر بیاید.

بالا رفتن مداوم قیمت ارزهای خارجی و سکه طلا در ایران، حتی بعد از تلاش های دولت نشان میدهد که دولت احمدی نژاد قادر به کنترل قیمت ارزهای خارجی و سکه طلا در ایران نیست. با توجه به نوسانات قیمت دلار امریکائی در ایران در طول ۶ ماه گذشته، قیمت کنونی دلار امریکا در بازار ایران، ۶۰٪ بیشتر از ۶ ماه قبل است. وضعیت اقتصادی ایران در اثر سیاست های خانمان برانداز دولت و اختلاس ها و چپاول های وابستگان به دستگاه رهبری، دولت، فرماندهان سپاه پاسداران و دیگر جناحهای رنگارنگ رژیم، آنچنان وخیم گشته است که در روزهای اخیر محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی برای آنکه وانمود نماید که او در ایجاد این معضلات نقش تعیین کننده نداشته است، خطاب به موسسات مالی و اعتباری در آستانه تاسیس هشدار داد که "در صورتی که ظرف مدت ۵ روز آینده نسبت به توقف کارهای غیرقانونی خود اقدام نکنند، ضمن به تعلیق درآوردن فرآیند صدور مجوز موسسه، اعضای هیئت مدیره و مدیرعامل آنها را به جرم اخلال در نظام پولی به ستاد هماهنگی مبارزه با مفاسد اقتصادی معرفی خواهد کرد." البته در گذشته، در مواردی معدودی از صاحب منصبان رژیم در فضای اختلافات مابین جناح های رژیم، افشاگری های مشخص قطره چکانی نیز نموده اند. اما اغلب نه کسانی که چپاول نموده بودند، بلکه فرد افشاگر تحت تعقیب و مجازات قرار گرفته است. این نشان میدهد که نظام جمهوری اسلامی ایران اصلاح پذیر نیست. چاره کار سرنگونی این رژیم و استقرار یک رژیم مردمی است.

اما در کنار این بی ثباتی قیمت ارزهای خارجی و از آنجا بی ارزش شدن شتابان پولی ملی ایران، به این خبر هم توجه بکنید:

بنابر گزارش مهر در ایران، اسکناس های ۱۰۰ دلاری تانخورده تقلبی وارد بازار ارز ایران شده است. گفته میشود که شناسایی این اسکناسهای تقلبی حتی برای برخی از کهنه کاران بازار ارز هم قابل شناسایی نیست. با توجه به اینکه چاپ اسکناس تقلبی با این ضریب نزدیک به اصل، کار هرکسی نیست و با توجه به تسلط باند احمدی نژاد- مشائی، دستگاه رهبری و فرماندهان سپاه پاسداران به اقتصاد و گردش پول در ایران، شاید ورود اسکناسهای تقلبی به بازار برای از بین بردن سرمایه های بعضی ها باشد.

آنچه که غیر قابل انکار است، بی ثباتی روز افزون پول ملی ایران، اقتصاد ایران و اخبار تعطیلی های مداوم بنگاههای تولیدی ایران و بیکار شدن هر چه بیشتر کارگران و زحمتکشان کشور ما است. همه این ها نشان میدهد که در آینده نه چندان دور، یک زلزله اقتصادی - اجتماعی در ایران، خطری ملموس است.

آیا ثبات و پایه اساسی پول ملی ما و اقتصاد کشور ما آنچنان سست و پوسیده و کشور ما در صحنه بین المللی آنچنان منزوی و درمانده است که فقط **اعلام** تصمیم رئیس جمهور امریکا در رابطه با تحریم بانک مرکزی و نفت ایران، چنین سرنوشت هولناکی برای پول ملی ما و از آنجا اقتصاد ما رقم میزند؟ واقعیت اینست که تمامی شواهد، قرائن و آمارها، حکایت از آن دارد که اقتصاد کشور ما آنچنان بیمار و از درون پوسیده است که در شرایط کنونی فقط **اعلام** تصمیم تشدید تحریم از جانب امریکا و اروپا کافی بود که سقوط پول ملی و اقتصاد کشور ما بسرعت برملا شود!!

توجه کنید، هنوز تصمیم کاخ سفید، مجلس سنا و مجلس نمایندگان کنگره امریکا **به مورد اجرا گذاشته نشده است**. تنها اعلام شده است! هنوز ضربه مورد نظر اروپا و امریکا، یعنی اجرای تحریم بانک مرکزی ایران و سپس تحریم نفت ایران، شروع نشده است. قرار است که احتمالاً، در چند ماه آینده بمورد اجرا گذاشته شود. لذا، پیش بینی شرایط مرگبار پول ملی ایران و اقتصاد کشور ما، بعد از عملی شدن تصمیم امریکا و اروپا، امر چندان مشکلی نخواهد بود.

همین الان، رئیس فراکسیون کارگری مجلس شورای اسلامی میگوید: " الان، هیچ موضوعی مهمتر از موضوع ارز و طلا نیست. بسیاری از کارخانهدارها به دلیل گرانی ارز و کاهش قدرت خرید مواد اولیه و هزینه های بالای حامل های انرژی، **مجبور به تعطیل کردن واحد صنعتی** خود شده اند. این موضوع باعث کاهش اشتغال و افزایش بیکاری نیز شده است. " (این اعتراف، یکی از فعالان کارگری خود رژیم است. واقعیت حتی بدتر این ها است.)

همه این اطلاعات و اخبار نشان میدهد که در صورت اجرای تحریم بانک مرکزی و نفت ایران توسط اتحادیه اروپا و ایالات متحد امریکا و هم پیمانان با آنها، سقوط آزاد و مستمر پول ملی ایران و طبیعتاً بالا رفتن قیمت کالاهای ضروری مردم نیز ادامه خواهد یافت. در چنین صورتی ورشکستگی تمام و کمال اقتصادی، کشور ما را تهدید خواهد کرد.

پی آمد آن شرایط، اگر به سقوط جمهوری اسلامی ایران منجر نشود، احتمالاً وابستگی های شدید تر اقتصادی ایران به روسیه و بخصوص چین، و به احتمال قوی حمله و هجوم قوای نظامی کشورهای امپریالیستی به زیر ساخت های کشور ما و یا به اصلاح کمک های "بشردوستانه" ناتو را بدنبال خواهد داشت.

اگر کسی مشکل میتواند وضعیت ایران پس از وقوع آن حوادث را در ذهن خودش مجسم نماید، کافی است که به سرنوشت مردم یوگوسلاوی و یا مردم عراق نگاهی بیاندازد!!

نباید از خاطر دور داشت که همین تشدید محاصره اقتصادی کنونی ایران نیز خود نوعی اعلام جنگ اقتصادی دول امپریالیستی در پاسخ به ماجراجویی های جمهوری اسلامی ایران است. یک جنگ ارتجاعی که هزینه های آن در گذشته، حال و آینده، به کارگران و زحمتکشان کشور (مزد و حقوق بگیران) تحمیل شده و خواهد شد.

این که طبیعت ضد انسانی نظام سرمایه داری پیشرفته، ایجاد سلطه کشورهای متروپل(مرکز) ؛ بر کشورهای پیرامون (کشورهای عقب مانده نظام سرمایه داری) برای استثمار هر چه بیشتر نیروی کار و ثروت های ملی این کشورها است، امر روشنی است که از زمان پیدایش امپریالیسم، بارها باثبات رسیده است.

امر تعیین کننده برای امپریالیسم، این نیست که در کشور عقب مانده نظام سرمایه داری، مثلاً کشور ما، حکومتی دمکراتیک و یا استبدادی حاکم است!! برای آنان فرمانبرداری و دست نشاندگی حکومت کشور پیرامون مهم است. از آنجا که حکومت دمکراتیک و مورد پشتیبانی اکثریت مردم کشور پیرامون را نمیشود بسادگی برکنار کرد، بنابر این چنین حکومت هائی، بیشتر مورد دشمنی و درنده خوئی امپریالیست ها قرار میگیرند. نمونه آن حکومت دکتر محمد مصدق بود که با کودتای امپریالیستی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرنگون شد.

اما، امپریالیست ها، با حکومت های نابهنگامی نظیر حکومت اسلامی ایران نیز، گذشته از همه سرکوب ها و خفقان هائی که حکومت اسلامی ب مردم کشور خویش اعمال مینماید، بعلت نافرمانی های آنان در مقابل امپریالیستها، با این نوع حکومت ها هم، در شرایط "مناسب" تسویه حساب مینمایند. به سرنوشت معمر قذافی توجه کنید!

ما مردم ایران، باید واقع بینانه بتوانیم علل تمام سرکوب ها، خفقان ها، درهم شکسته شدن اقتصاد کشور ما، منزوی شدن کشورمان در سطح بین المللی را مورد بررسی قرار بدهیم و مصیبت آن را معلوم بکنیم. آنگاه با فاصله گرفتن از آنها، با بالا بردن آگاهی هایمان، به سازماندهی خودمان بپردازیم و با اتکاء به نیروی خودمان، سرنوشتمان را بدست خودمان بگیریم.

در چنین صورتی، با هر اتفاق مهم سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی، حال و آینده ما بسادگی به تلاشی و سقوط تهدید نخواهد شد. در چنین صورتی استقلال، رفاه، آزادی و برابری برای مردم کشور ما، بصورت آرزویی در ناکجا آباد نخواهد بود.

هم در زمان رژیم ستم شاهی و هم در دوران حکومت اسلامی در ایران، سلطه امپریالیست ها بر اقتصاد ایران و حاکمیت استبداد حاکم ایران، هر دو از مسببین عقب ماندگی و ذلت اکثریت قریب به اتفاق ما شهروندان ستمدیده و استثمار شده ایران بوده اند و هستند.

درست بعد از درک این واقعیت ها است که، مسئله نقش گفتمان دمکراتیک در جامعه، سازماندهی مستقل مردمی و بخصوص سازماندهی مستقل تشکل های کارگران و زحمتکشان کشورمان و اهمیت حیاتی آن در رابطه با آزادی، استقلال، برابری، رفاه و حق تعیین سرنوشتمان، جایگاه شایسته ای پیدا میکنند.

ما باید این حقیقت مسلم را بپذیریم، که اکثریت قریب به اتفاق شهروندان کشور ما، کارگران و زحمتکشان هستند. در چنین صورتی، آنوقت، جایگاه شایسته این کارگران و زحمتکشان، در تعیین سرنوشت کشور ما، ملموس تر و واقعی تر میشود.

از همین جا است که از زمان شکل گیری طبقه کارگر در ایران، ارائه یک آلترناتیو مترقی در ایران، با سازماندهی طبقه کارگر، بعنوان یک مسئله حیاتی، گره خورده است. طبقه کارگری که بنابر ماهیت انقلابی اش در پروسه تولید در صورت دست یابی به آگاهی طبقاتی، شایستگی رهبری جامعه ای آزادیخواه و برابری طلب را خواهد داشت.

برای ساختن یک جامعه آزاد، آباد و شکوفا، که در آن آزادی و برابری از اصول شناخته شده و حاکم بر روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن باشند، لازم است که طبقه کارگر، تشکل های مستقل خود را در سطوح مختلف بوجود بیاورد. توجه کنید؛ این شرط لازم است. اما، کافی نیست!

زمانی که گفتمان دمکراتیک در جامعه تعمیق پیدا کرده باشد، بالطبع طبقه کارگر هم قادر شده باشد خودش را در تشکل های مستقل (اعم از سیاسی و صنفی) سازمان دهد، در آن زمان، طبقه کارگر میتواند در تحولات سیاسی و اقتصادی کشور و بالطبع در رابطه با بهبود جدی وضعیت خودش نیز، نقش بازی نماید.

اگر طبقه کار ایران به چنین رشدی برسد، و ضمناً قادر شود که اقتشار دیگر تحت ستم و استثمار را، به راه حل ها و تاکتیک های خودش جلب و با خودش هماهنگ نماید، آنگاه میتوانیم بگوئیم که پائینی ها عملاً دیگر ادامه حیات رژیم را نمیخواهند. در آن مقطع، شرایط لازم و کافی، در درون جامعه، برای دستیابی اکثریت عظیم برای تعیین سرنوشت خودشان فراهم شده است.

در این مقطع، زمانی که بالائی ها، دستگاه، دولت، (بعنوان نمایندگان بخش غالب طبقه حاکم، طبقه سرمایه دار) نیز نتوانند به شیوه گذشته به حاکمیت شان ادامه بدهند، آنوقت در زمانی که حاکمیت با شکست های جدی و غیر قابل جبران اقتصادی- اجتماعی و سیاسی، روبرو شود، یعنی بالائی ها هم عملاً نتوانند به حکومت شان مانند گذشته ادامه بدهند، در چنین موقعیتی کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، ملیت های ساکن ایران و در یک کلام اکثریت قریب به اتفاق مردمان لگدمال شده، امکان این را خواهند داشت که رژیم مستقر را سرنگون نمایند. مجموعه چنین وضعیتی را موقعیت انقلابی می نامند.

البته سازماندهی کارگران و زحمتکشان کشور و سراسری شدن مبارزات آنها و پیوند مبارزات اینها با مبارزات بخش های دیگر تحت ستم و استثمار جامعه، در ناتوان کردن رژیم برای ادامه حکومت، موثر است و غالباً در ایجاد نفاق در کانون های قدرت حاکمه تاثیر دارد. یعنی اراده واحد حکومت در سرکوب توده ها را دچار اخلاص میکند که غالباً این بفرع کارگران و زحمتکشان است.

اما اینکه بعد از سرنگونی رژیم، آیا کارگران و زحمتکشان کشور، قادر خواهند شد که قدرت سیاسی را تصاحب نمایند و از آنجا مقدمات تغییرات اساسی در جامعه را بوجود بیاورند، بستگی به تناسب قوا در لحظه سرنگونی رژیم و تحولات بعد از آن دارد.

بهمین علت، آنچه را که امروز تبلیغ و ترویج میکنیم. سازماندهی ای که در مقطع قبل از سرنگونی رژیم میکنیم. میتواند در تعیین سرنوشت جامعه پس از سرنگونی جمهوری اسلامی ایران، بسیار مؤثر باشد.

یکی از عللی که در ۱۱۰ سال گذشته، ما مردم تحت ستم و تحت استثمار، بعد از سرنگونی هر استبدادی و یا وارد آوردن ضربه ای موثر بر استبداد نتوانستیم خودمان سرنوشتمان را بدست خودمان بگیریم و آزادی، دمکراسی و برابری را در کشورمان برقرار بکنیم، این بود که :

به شیوه " همه باهم" عمل کرده ایم. به سازماندهی " رهبران " اعم از روحانیون و یا غیر آن، تن در داده ایم، بدون آنکه دقت کنیم که در پس کلمات و گفتار آنها، چه مقاصدی نهفته بوده است. بدون آنکه دقت کنیم که پس از سرنگونی استبداد، چه نظامی را میخواهند به جامعه ما تحمیل نمایند. کوتاه سخن ما مردم، هر بار فقط شیفته جبهه نفی استبداد مستقر شده ایم، بدون اینکه بدانیم پس از آن چه حکومتی را میخواهیم و مختصات آن چیست؟

خمینی مردم فریب هم قبل از کسب قدرت سیاسی در ایران، از این نادانی ما حداکثر سوءاستفاده را کرد و با گستراندن شعار " دیو که بیرون رود، فرشته بر آید." ، ماهیت نظام ضد اسلامی حکومت اسلامی مورد نظرش را استتار نمود. اشتباه تاریخی ما این بود که خود ما، طبقه کارگر و زحمتکش، برای تامین منافع اکثریت عظیم، موفق نشدیم خودمان را مستقلاً سازماندهی کنیم.

همیشه منتظر بوده ایم که رهبران خود گمارده که اغلب از میان اقشار و طبقات مرفه و مفت خور آمده بودند، رهبری ما را، سازماندهی ما را، بعهده بگیرند.

نتیجه این شده است که ۱۱۰ سال است - از زمان جنبش مشروطه تا حالا - این رهبران خود گمارده، که ما به آنها این امکان را دادیم که جلو بیافتند و ما را هم بدنبال خودشان بکشاند، مبارزات ما مردم ستم دیده و استثمار شده را در نهایت به شکست بکشانند.

در مواردی این رهبران، حسن نیست هم داشتند. نیک نام هم بودند. مثل دکتر محمد مصدق. یا هیولا بودند و بی رحم، مثل روح الله خمینی. اما از آنجا که ما مردم موفق نشده بودیم خودمان را در تشکل های مستقل خودمان سازمان بدهیم، وقتیکه رهبر نیک نامی مانند دکتر محمد مصدق توان ادامه راه و ریشه کن کردن ارتجاع و استبداد را از دست داد، ما هم با او دچار سرنوشت تلخی میشدیم و شکست میخوردیم.

وقتی هم که رهبر، هیولای فریب کاری مثل خمینی بود، از آنجا که ما مردم موفق نشده بودیم، خودمان را در تشکل های مستقل خودمان سازمان بدهیم، آنوقت نتوانستیم هیولا را پائین بکشیم.

در نتیجه هیولاها، مستبدین و دیکتاتورها و مرتجعین، بحکومت شان ادامه میدادند و میدهند و ما خودمان را با سرنوشت تلخی روبرو می دیده ایم و می بینیم و شکست خورده، غصه می خوریم.

توجه کنید؛ بعد از نمایش انتخاب ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ و تقلبات رهبر و برخی از صاحب منصبان رژیم در آن نمایش، اعتراضات توده ای و شورش های پس از آن تنها در تهران، ۳ میلیون نفر را به خیابان ها کشانید و در مقطعی مردم معترض قادر شدند که بنابر اعتراف رئیس نیروهای انتظامی پایتخت، کنترل ۵ منطقه تهران را نیز از دست نیروهای سرکوبگر رژیم خارج نمایند.

اما بعلت عدم وجود سازماندهی مستقل خودمان، بعلت عدم مقاومت و تداوم مبارزه در مقابل حکومت و باضافه بی کفایتی و محافظه کاری رهبران اصلاح طلب رژیم و خواست های اصلاح طلبانه آنها که حفظ نظام را در نظر داشت (دفاع از قانون اساسی نظام، اصل ولایت فقیه و...) و بعلاوه تداوم سرکوب های وحشیانه بسیج و سپاه، پس از چندین ماه مقاومت، از نفس افتادیم.

الزاماً آنهمه فداکاری ها و مقاومت های زنان، جوانان و سالمندانی که در اعتراض به دیکتاتور بخیابان ها آمدند و آن صحنه های پرشور مقاومت و مبارزه را خلق کردند و فریاد های ضد ولایت فقیه را بگوش مردم ایران و جهانیان رسانیدند، نباید مثل باران بهاری در شن زار کم اثر میشد و میدان همچنان در دست ولی فقیه، احمدی نژاد، فرماندهان درنده خوی سپاه پاسداران، بسیج و جناح های رنگارنگ رژیم باقی میماند و از جانب دیگر این تعداد از فعالان اجتماعی اعم از جوانان و سالمند کشته و تعدادی بیشتر به زندان و شکنجه محکوم و یا بناچار روانه خارج از کشور میشدند.

تجربه تحولات بعد از نمایش انتخابات ریاست جمهوری در ایران در خرداد ۱۳۸۸ هم نشان میدهد که بمیدان آمدن گسترده مردم و جایگاه رهبری آن مبارزات، از مقولات حیاتی جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه ای است، که در تعیین سرنوشت ما و نسل آینده نقش بسزائی دارد. باید بهوش باشیم.

برای این که به دور باطل حاکمیت استبدادی در ایران پایان بدهیم و هر بار پس از رهایی از دست استبدادی اسیر چنگال استبداد دیگری نشویم، باید این بار با اتکاء به نیروی خودمان :

گفتمان دمکراتیک را در جامعه مان تعمیق نمائیم. خودمان را بطور مستقل سازمان بدهیم. اعتصابات را در محل های زیست و کار خودمان سازماندهی بکنیم. مبارزه مخفی و علنی را با هم تلفیق کنیم. نافرمانی مدنی برای ناممکن کردن فرمانفرمائی فرمانروا گسترش دهیم. مبارزات مان را سراسری نموده و بهم پیوند بزنیم. آنوقت در تداوم حیات همین مبارزات، رهبری جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه ما هم، از درون همین مبارزات بوجود خواهد آمد.

در آن هنگام، امکان مقاومت و تداوم مبارزه پیگیر و در سطوح گسترده و در هم شکستن جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت مردمی با اتکاء به نیروی خود مردم، نه یک آرزو، بلکه حقیقت سازنده زندگی روزمره ما خواهد شد.

در آن زمان با اتکاء به نیروی اکثریت عظیم، برای تامین منافع اکثریت عظیم، هم دست ارتجاع داخلی را از حیات خودمان کوتاه خواهیم کرد و هم امپریالیست ها، جرائت حمله به کشور ما را نخواهند داشت.

فراموش نکنیم ؛ ملت سازمان داده شده ملت مصمم آزادیخواه و برابری طلب، منشاء همه قدرت ها است. به امید آینده

بهتر و بهروزی مردم ایران!

به امید فرا رسیدن آن روز.

۲۳ دیماه ۱۳۹۰ - ۱۳ ژانویه ۲۰۱۲